۲۰۹ ع

کلمات مکنونه

کلمات حکمیه
حضرت مرتضی علی

مائة کلمة علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین هر کلام ای نور چشم مردمان
هست نام ذوالجلال بی‌نیاز مهربان

قال علی علیه الصلوة والسلام

گفت شیر مومنان سرچشمهٔ صدق و صفا

هر نظر او کیست زهر آلود که گذشت و کمان ابلیس است

لا یشبع المؤمن دون جاره

بشنو این پند پیمبر
کای پسر هر که خود ز نان سیر
باشد از نیک مردان دین گرامی
هر که در خطر مسلمانی

تمت ترجمة هذه الاربعين بتوفيق من هو خير ناصر و معين سنة ست وثمانين
وثمانمائة الحمد لله على الاتمام والصلوة والسلام على محمد وآله البررة الكرام

کسب این اربعین اسباب وصول
بخود افضل حق عجب دیو بر
که بهر وصول صدر قبول
از غنای ... کان عالیه

تمت الاحادیث النبویة
المصطفویة صلی الله علیه

زا فاتی دوام صحبتشان شوی کا بد ملالت افزاید

طوبى لمن شغله عيبه من عيوب الناس

او و عیب دیگران کرد
عیب او پیش دیده و دل او
پنهان ز دیده گرد د
ای خوش آنکه عیب بین خویش

الغنى اليأس مما في أيدي الناس

کی بود ز صفت ... کرد
ما نیست ... همه
وانگه ... نکوست
... گرد ... باید

الحزم سوء الظن ومن كلام

حزم مرد آن بود که در همه وقت در حق خلق بد گمان باشد

در همه کار احتیاط کند | تا همیشه در امان باشد

من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه

[illegible]

لیس الشدید بالصرعة انما

پهلوان نیست [illegible]
پهلوان [illegible]
پهلوان آن بود که گاه غضب
نفس اماره را زبون [illegible]

لیس الغنی عن کثرة العرض انما

نه توانگر کسی بود که بمال | کار پرداز و چاره ساز شود

زان همی گوید حکمت مؤمنان حق پرست

الشرّ جامع لمساوی العیوب

بر بدی عادت مکن بد مرد را رسوا کند

پیش مردم عیبهای زشت او پیدا کند

کثرة الوفاق نفاق وکثرة الخلاف شقاق

از وفاق بیشمار ای دل پدید آید نفاق

وز خلاف پر عداوت خیزد و رنج و فراق

ربّ امل خائب ومن کلام…

بر در امید بس نومید شد امیدوار

دل بهر چیزی مبند ای خرد و [illegible]

رب رجاء یؤدی الی الحرمان

آرزومند وصال آید بسا هجران میکشد

بیشتر امید مردم را بحرمان میکشد

رب ربح یؤدی الی الحرمان

بهر سودای دل چه میسوزی وجود خود چو عود

بیشتر مردم زیان بینند از سودای سود

رب طمع کاذب ومن کلام

بر طمع صادق مدان بر کن تو دندان طمع

زانکه کس سیری نه بیند بر سر خوان طمع

اَلْبَغْيُ سائِقٌ اِلَى الْحَيْنِ وَقال

از ستمکاری ولا تا کی نداری هیچ باک
میکشد مرد ستمگر را ستم سوی هلاک

فِي كُلِّ جُرْعَةٍ شَرْقَةٌ وَمَعَ كُلِّ

محنت آباد است دنیا کام در وی باشد محال
یک لب نان بی بلا و شربت آبی بی ملال

مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْعَواقِبِ لَمْ يَشْجُعْ

هر که فکر عاقبت دارد بسی نبود دلیر

وز نعیم و لذت دنیا نگردد هیچ سیر

اذا حلت التقادیر ضلت التدا

نیست ممکن بنده را پرهیز کردن از قضا

کم شود تدبیر مردم پیش تقدیر خدا

اذا حل القدر بطل الحذر

اختیار حق عنان اختیار از ما ربود

چون فرود آمد قضای حق حذر کردن چه سود

الاحسان یقطع اللسان

با خلایق دایما نیکی کند اهل خرد

در همه کاری چو دانایان مدد خواه از خرد

لا تتّکل علی المنی فانّها بضائع

بر هوا و آرزو تکیه مکن ای بوالهوس
کاحمقان را آرزو سرمایهٔ عمرست و بس

الیاسُ حرٌّ والرجا عبدٌ وقا

ناامیدی از خلایق موجب آزادگیست
بر در امید پس مردم اسیر بندگیست

ظنّ العاقل کهانة وقا

شد گمان عاقلان چون ظن اختر گو صواب

در همه حال از اشارتهای دانا مرخ متاب

مَنْ نَظَرَ اعْتَبَرَ وَمَنْ كَلَا...

چشم عبرت برگشا حال جهان نیکو به بین
بدمکن تا بد نه بینی ای سرافراز گزین

اَلْعَدَاوَةُ شُغْلُ الْقَلْبِ وَقا...

دشمنی بگذار ای دل ورنه خود را دشمنی
هرچه کرد آید ترا زان باز دارد دشمنی

اَلْقَلْبُ اِذَا اُكْرِهَ عَمِيَ

دل چو از فهم معانی شد ملول او را بهل

زانکه تکلیف زیادت آورد کوری دل

الادب صورة العقل وقال

قول و فعل خوب باشد صورت عقل ای ادیب

این نشان در هر که یابی از ادب دارد نصیب

لا حیاء لحریص ومن کلماته

هر کرا او را حرص غالب گشت شرمش کم شود

آب در رویش نماند پشتش از غم خم شود

من لانت اسافله صلبت اعالیه

هر کرا اعضای زیرین پست و نرمست و روان

باشد ای دل خیره چشم و سخت روی و بد زبان

ن اُتِیَ فی عجانه قلّ حیاؤه و بذ

هر کرا نبود حیا در چشم و نیکی در زبان

بیگمان بسیار چسپیدست زیر مردمان

السّعید من وعظ بغیره

هر کی ننگ از پند دارد نیست در وی هیچ خیر

پند گیرد نیکبخت هوشمند از پند غیر

الحکمة ضالة المؤمن

حکمت و ایمان مخمّر شد بهم روز الست

هر که جوید لطف در کارش نیاید بی کما

الشرف بالفضل والادب لا

ای که جاه و سروری میجویی از اصل و نسب
نیست ممکن سروری بی مایه فضل و ادب

اکرم الادب حسن الخلق

مرد خود بین بی رفیق و غمگسار و مهربان
ماند اندر تنگنای وحشت آباد جهان

اکرم النسب حسن الادب

از نسب هرگز نیاید پس بزرگی بی ادب

راحت ار جویی مبند امید در مال کسان

أفقر الفقر الحمق وقال

بدترین درویشی حمق است ای جان جهان

بشنو از عادل کلام شاه مردان از بیان

أوحش الوحشة العجب

در عذاب خویش کوشد مرد بد خو روز و شب

خوی نیکو پیش دانا بهتر است از هر ادب

أغنى الغنى العقل وقال

گر خرد داری و مالت نیست تدبیرت بسی

مفلس دانا کجا در قدر نادان غنی

الطامع فی وثاق الذل

مرد طامع دارد اندر خانه خواری مقام
از طمع خیزد مذلت وز قناعت احترام

احذروا نفار النعم فما کل شارد

ای توانگر بر حذر باش از زوال جاه و مال
زانکه نعمت چون رمید آوردنش باشد محال

اکثر مصارع العقول تحت بروق

چون علم بر قبه خضرا بر افرازد طمع

عقلهاء زیرکان از پا در انداز و طمع

مَنْ أَبْدَىٰ صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ

هر که رو در حق کند مالک شود بر مهر و ماه

وانکه از حق رو بگرداند شود روئیش سیاه

إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللّٰهَ بِالصَّدَقَةِ

گر هوس داری تو با زرکان نیز باکردگار

مفلسانرا دست گیر اندر فلاکت زینهار

مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَ أَغْصَانُهُ

هر که زمستای دل اندر و ستاو چوب ادب

زیر دستانش برآیند ابله و خواری طلب

لب الاحمق فی فمه وقا

مرد نادان هرچه در دل دارد آرد بر زبان

وز زبان خویشتن پیوسته باشد در زیان

لب الاحمق وراء لسانه

گر دل نادان نبودی تابع قول زبان

از زبان خود نیفتادی مدام اندر زیان

سان العاقل فی قلبه وقا

سر خود در دل نگه دارد مدام اهل خرد

تیر دل از شصت فنا بگذرد بر زبانش نگذرد

من جری فی عنان امله عثر باجله

چند در بند امیدی بگذر از فکر جهان

گر کند کامت اجل بر سرت تازد ناگهان

اذا وصلت الیکم اطراف النعم

چون بیابی نعمت اندک مشو صید غرور

شکر میکن تا نگردد نعمت باقی نفور

ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی

گر نهان دارد کسی سری توان دریافتن

گر بهر جا بود مسلمانی	باشد از قول و فعل او پیدا

خصلتان لا تجتمعان في مؤمن

نشود جمع بخل و بدخویی
زانکه در دین هیچ مؤمنی باهم
زاد ایمان اگر کسی ورزد
بخل کن بال و خوی بد بگذار

يشيب ابن آدم ويشب فيه

حرص جمع مال و طول امل
لیک در وی جوان شود دو صفت
هر زمان در بنای عمر خلل
آدمی را به پیری افتد

من لم يشكر الناس لم يشكر الله

تو نعمت ز دست هر که رسد	نه بیدان شکر گویی پایی

ی بشکر خدا قیام کنند | تا رگ شکر بندگان خدای

من لا یرحم الناس لا یرحمه الله

[illegible]

الدنیا ملعونة ملعون ما فیها

[illegible]

لعن عبد الدنیا لعن عبد الدر[هم]

گرچه هست آفتاب رحمت حق | شامل ذره ذره عالم

باد از آن دور رغبه و دینا | باد از آن دور بنده درهم

دم على الطهارة يوسع عليك

روزی تنگ تو گر گشاده شود
بی طهارت مباش یکباره
فاقه و فقر تو زیاده شود
ای که از تو کی ... شب و روز

لا يلدغ المؤمن من جحر واحد مرتين

یکی دو بار از یک سوراخ
مارکز آن گزد دوباره مؤمن را
هر که شد با تو در جفا گستاخ
دیگر از وی مدار چشم وفا

ومن كلامه العدة دين

مرد را هرچه بر زبان گذرد | عیب باشد ورای آن کردن

وعده در ذمهٔ کرم قرض است | قرض باشد ادای آن کردن

المستشار مؤتمن ومن کلماته

[illegible]

المجالس بالامانة وقال

[illegible]

السماح رباح ومن کلامه

سود اگر بایدت زیادهٔ خویش | دست بخشش گشای و بخشایش

سود تاکنون کشایش فردا | در جوار خدای آسایش

الدین شین الدین ومن کلامه

تا نکاهد کمال جهد ز دین
هیچ دین مکن که بشکند حق دین
گر نخواهی کمال جهد ز دین
که ... مال ... [illegible] ایمان

القناعة مال لا ینفد وقال

کیمیایی نیز هست ...
قناعت گرای کان بالست
فیض احسان نیز ... هر که
صاحب حرص ... [illegible]

الصبحة تمنع الرزق وقال

ای کرسته کسب روزی را | صبح خیزی دلیل فیروزیست

سحر خواب صباح چشم ببند | زانکه این خواب مانع روزیست

آفة السماح المن ومن كلا

[illegible]

السعيد من وعظ بغيره

[illegible]

كفى بالمرء اثما ان يحدث بكل ما سمع

مرد را بس همین گنه که قدم | از مقر امان نهد بیرون

شیر یزدان شاه مردان ابن عم مصطفی

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا

گر اجل بردارد از پیش حیات مستعار
در یقین من نیفزاید ذات کردگار

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا

مردمان در خواب و روز عمر رو در کوتهی
چون بمیرند از غرور خویش یابند آگهی

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

بیشتر خلق جهان مانند دورهای پدر

نیستند از صدفی کم مانند در و دیدر

قیمة کل امرئ ما یحسنه وقال

دانش آموز ار ترا در سر هوای دولتست
زانکه هر کس را بقدر دانش خود قیمتست

من عرف نفسه فقد عرف ربه

تا یکی گم کرده خود دور از مانی با خود آیی
خویش را بشناس اگر خواهی که بشناسی خدای

المرء مخبوء تحت لسانه وقال

مرد پنهانست در زیر زبان خویشتن

هرچه آید درون روزن گوش | رمز زبان و به بیرون

كفى بالموت واعظا و قال

[illegible]

خير الناس انفعهم للناس

[illegible]

ان الله يحب السهل الطلق

با خدا دوست گیر و با خلق | یکدل و یکزبان و یکرو باش

شاد طبع و شگفته خاطر زی | نرم خوی و شگفته خاطر باش

و من کلامه تهادوا تحابوا

[illegible]

اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه

[illegible]

زر غبا تزدد حبا و من کلامه

دیدن روی دوست را اگر کس | چهره دوستی باید دید

آن بود کز شهود فضل خدای | از زر و مال بی نیاز شود

العلم لا یحل منعه ومن کلامه

مستحق را ازان مکن محروم

که شود زان زیاده نفع

گر ترا علم دین بود معلوم

ای که ازان به مردم دانش

الکلمة الطیبة صدقة

دل خوش کنی از مقوله صدق

زانکه ورد وی اهل حاجت نیست

گر زبانی شنیدی سخن

سخن نرم گوی با سائل

ومن کلامه الحزم سوء الظن

خرم آنکس که بهر زنده دلی | زیر لب خنده را بمیراند

خنده کم کن که خنده بسیار | صد دل زنده را بمیراند

الجنة تحت اقدام الامهات

[illegible]

البلاء موکل بالمنطق

[illegible]

النظرة سهم مسموم من سهام ابلیس

گوییم زلف و خال ها محرم | دانه کید و دام ابلیس است

قیمت و قدرش نیابی تا نیاید در سخن

من عذب لسانه کثر اخوانه

هر که خوش گفتار باشد بیشتر خلق جهان

چون برادر مشفقند اورا و یار و مهربان

بالبر یستعبد الحر و قال

در جهان هر کس که نیکی میکند با خاص و عام

مردم آزاد باشند از دل و جانش غلام

بشر مال البخیل بحادث او وارث

هرچه گرد آرد بخیل بخرد وانرکنار

یا تلف گردد بغارت یا برد میراث خوار

لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قا

در سخن بنگر تأمل کن سخنگو را مبین
گر ز قیران در وجود آید سخنها بس گزین

الجزع عند البلاء تمام المحنة

در بلیت گر کنی افغان و سوز و اضطراب
محنت افزون گردد و محروم مانی از ثواب

لا ظفر مع البغي ومن کلامه

چون ستمگر بر مراد خود نبیند ظفر

وز کنیزان و غلام زرخریده خوارتر

الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له

دولت و محنت خدا بخشد مخور غم ای حسود

دولتی را چون گناهی نیست خشم از وی چه سود

کفی بالظفر شفیعا للمذنب

هر کرا از ظفر یابی نزد وی اشتباه

آن ظفر باید که گردانی شفیع آن گناه

رب ساع فیما یضره ومن کلامه

بیخرد بسیار کوشد در زیان کار خود

هرچه خواهی میدهد بخشنده روزی رسان

الحرمان مع الحرص وقال

تا توان پیرامن حرص ای خردپرور مگرد
کادمی را حرص از مردولی محروم کرد

من كثر مزاحه لم يخل من حقد عل

بر مزاح آنکس که عادت کرد شد همواره خوار
زو بزرگان کینه دار و نیز و خردان بیوقار

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

بندهٔ شهوت بود دیتر مذلت را اسیر

گر جهان پر فتنه گردد رستگار را زانچه باک

لا وفاء للملوک ومن کلا

از ملوک ایمن مباش و ز وفاداری مجوی
دل بعهد او مبند و راز دل با او مگوی

لا کرم اعز من التقی وقا

چون گرامی تر نبود از مردم پرهیزکار
گفت عند الله اتقیکم بقرآن کردگار

لا شرف اعلی من الاسلام

زندگی خود مکن در کفر و نادانی تلف

کادمی را نیست برتر از مسلمانی شرف

لا معقل احسن من الورع

از بدی پرهیز کن گر قرب حق داری طمع

کادمی را نیست محکمتر پناهی از ورع

لا شفیع انجح من التوبة

چون گناهی کرده باشی ور چه باشد بس شنیع

توبه و عذر گناهت بهتر است از هر شفیع

لا لباس اجمل من السلامة

هر که او را خلعت امن و سلامت در بر است

بره و مهر از خاطر کرده باشد در خورست

لا داءَ اعیی من الجهل

هیچ دردی نیست مردم را ز نادانی بتر
مرد را دانش کند سوی سعادت راهبر

لا مرض اضنی من قلة العقل

مرد را در بستر حرمان و خسران خوار و زار
هیچ بیماری نسازد همچو کم عقلی نگار

لسانک یقتضیک ما عودته

هرچه عادت شد زبان آن را تقاضا میکند

بد زبانی مرد را پیوسته رسوا میکند

المرء عدو لما جهله وقال

گر ندانند از قصور خویش چیزی مردمان

دشمن آن چیز باشند آشکارا و نهان

رحم الله امرأ عرف قدره ولم

رحمت حق بر خردمندی که قدر خود شناخت

وز طریق خود نگشت و مایهٔ حرمت بباخت

اعادة الاعتذار تذكير للذنب

برگنه چون واقفی یکبار کی عذرش بخواه

ای خرد پرور ز بیداد و تعدی درگذ

لا ثناء مع الکبر ومن کلامه

گر همی خواهی که بشناسی خطا را از صواب

مشورت بر در همه کاری تو با شیخ و شاب

لا بر مع الشح ومن کلامه

بخل و نیکویی نگردد مجتمع در هیچ ذات

در سخاوت کوش اگر خواهی تمتع حیات

لا صحة مع النهم وقال

تن درستی گر همی خواهی ز کم خواری طلب

در قناعت کوش و کم خواری و کم خواهی طلب

لا شرف مع سوء الادب

میکند تخم محبت را ز بیخ و بن لجاج

کم نشین زنهار با مرد لجوج بد مزاج

لا اجتناب عن محرم مع حرص

با وجود حرص نتوان دور بودن از حرام

بیخ حرص ار برکنی یابی سعادت بر دوام

لا راحة مع الحسد و قا

دعوی راحت درین عالم کسی را میرسد

ور دگر باره عذر گویی تازه گردد آن گنه

النصح بين الملاء تقريع وقا

در میان مردمان نبود نصیحت سودمند
لیک در خلوت نصیحت خوشگوار آید چو قند

اذا تم العقل نقص الكلام

مرد چون عقلش بیفزاید بکاهد در سخن
تا نیابد فرصت گفتار کم شاید دهن

الشفيع جناح الطالب

چون نیابد مرغ بی پر بر مراد خود ظفر

شد شفاعتخواه حاجتمند را چون بال و پر

نفاق المرء ذلة ومن كلامه

از نفاق مردمان خاطر بشو یکبارگی
تا رهانی خویش را از خواری و بیچارگی

نعمة الجاهل كروضة في مزبلة

نعمت و اسباب نادان نزد ارباب صلاح
هست چون بستان سرایی در میان مستراح

الجزع اتعب من الصبر وقال

در بلا جز صبر کردن نیست تدبیری دگر

[illegible] یکتایی بوزاری بینی دشوارتر

المسئول حر حتی یعد وقال

مرد صاحب خیر اگر با مستمندی وعده کرد
چون بجا آورد آن وعده بود آزاد مرد

کبر الاعداء اخفاهم مکیدة

هر که پنهان دشمنست و در برابر دوستدار
بدترین دشمنانست ای حریف نامدار

ن طلب ما لا یعنیه فاته مایعن

لم کند چیزی که در کار نیست او را جاودان

السامع للغيبة احد المغتابين

غایبی را اگر کسی نسبت کند عیبی رکیک
منع کن ورنه در آن غیبت شدی با وی شریک

الذل مع الطمع ومن كلامه

هیچ شادی نیست بی غم هیچ راحت بی فزع
نوش با نیش است و گل با خار و خواری با طمع

الراحة مع الياس وقال

باشد صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد این چهل
کلمات [illegible] کلمات که سهولت فهم و حفظ را بنظم
فارسی ترجمه کرده می آید امیدواری آنکه
ناظم و مترجم آن در زمره من حفظ علی امتی اربعین حدیثا
ینتفعون به داخل شود و فردا بعثه
الله یوم القیمه فقیها عالما و اصل و من الله
گون الکون العصمه
والعون
تم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله اجمعین

لا یؤمن احدکم حتی یحب [illegible]

[illegible]

من اعطی لله و منع لله و احب لله

[illegible]

المسلم من سلم المسلمون من لسانه

مسلم آنکس بود بقول رسول | گر چه حاجی بود و گر عالم

2

درکنار رهروی آنکس پاید انشای سخن

البخیل مستعجل للفقر یعیش فی

[illegible]

می شتابد سوی درویشی بخیل بدگمان

این جهان چون مفلسان روز حساب از منعمان

اللهم اغفر زلات الالحاظ

4

